

«پرسون» داستان مشهورترین جراح قلب جهان را روایت می کند

رئیس جمهور سابق فرانسه ترجیح داد زیر دست این جراح ماهر ایرانی عمل شود و پروفیسور ایرج گنج بخش سلامتی را به او بازگرداند. رئیس جمهور سابق فرانسه در سلامتی کامل از بیمارستان مرخص شد. ژاک شیراک بیمارستان «سن پتیه» را به بیمارستان نظامی «وال دوگراس» که معمولاً مقامات فرانسوی عملیات جراحی و پزشکی خود را در آن انجام می دهند، ترجیح داد و حاضر شد تا یک پزشک مشهور ایرانی دستگاه «پیس میکر» را در بالای قلب وی جای دهد.

کردستان - هر آدمی یک زندگی است و هر زندگی یک قصه؛ اما بعضی قصه ها به هر دلیل، پیچ و تاب و فراز و فرودشان بیشتر و خوانششان ضروری تر است و «ایرج گنج بخش» یکی از این آدم هاست.

کسی که سرنوشتش را در ۱۷ سالگی در چند کلمه نوشت: «پروفیسور ایرج گنج بخش» و همان شد؛ سرنوشتی که محقق شد تا روزی که به صندلی استادش در بیمارستانی در پاریس تکیه داد و شد مرهم قلب های بسیاری.

ایرج گنج بخش سال ۱۳۲۰ در کرمانشاه به دنیا آمد. او بزرگ ترین چهره جراحی قلب در کشور فرانسه، جراح قلب «ژان شیراک» (رئیس جمهور سابق فرانسه) بود؛ کسی که اولین پیوند قلب مصنوعی را در اروپا انجام داد (سال ۸۶ میلادی). او عضو آکادمی ملی پزشکی فرانسه، رئیس سابق بخش جراحی قلب بیمارستان «پیتیه سل پتیر»، دریافت کننده مدال افتخار کشور فرانسه و برنده لوح تقدیر ابن سینا بود.

دوازده سال پیش این جملات تیترا اخبار کشور فرانسه بود:

رئیس جمهور سابق فرانسه ترجیح داد زیر دست این جراح ماهر ایرانی عمل شود و پروفیسور ایرج گنج بخش سلامتی را به او بازگرداند. رئیس جمهور سابق فرانسه در سلامتی کامل از بیمارستان مرخص شد.

ژاک شیراک بیمارستان «سن پتیه» را به بیمارستان نظامی «وال دوگراس» که معمولاً مقامات فرانسوی عملیات جراحی و پزشکی خود را در آن انجام می دهند، ترجیح داد و حاضر شد تا یک پزشک مشهور ایرانی دستگاه «پیس میکر» را در بالای قلب وی جای دهد.

متن زیر گفتگوی خبرنگار سایت خبری پرسون با این جراح معروف ایرانی است که آوازه وی در جهان پیچیده است و بیمارستانی پیدا نمی شود که نام و چهره وی را نشناسد.

چرا شما از ایران رفتید؟

من ایران را در اول اکتبر ۱۹۵۹ یعنی تقریباً سال ۱۳۳۷ ترک کردم. راستش از قبل برای رفتن از ایران برنامه نداشتیم. من در دبیرستان رازی درس می خواندم. یک روز همسر رئیس دبیرستان من را صدا زد و پرسید: «آیا دلت می خواهد تحصیلاتت را در فرانسه ادامه دهی؟» من گفتم: «هیچ وقت در این باره با پدر و مادرم صحبت نکرده ام.» ایشان گفت: «خب برو و با آن ها صحبت کن.»

پدر شما هم پزشک بودند؟

بله. ایشان هم طبابت می کردند. آن روز همسر مدیر در ادامه صحبت هایش از من پرسید: «می خواهی در آینده چه کاره شوی؟» گفتم: «می خواهم پزشکی بخوانم.» گفت: «می دانی خواندن پزشکی هفت سال طول می کشد؟ اول از پدر و مادرت اجازه بگیر. اگر آن ها با این موضوع مشکلی نداشتند من هم سعی می کنم یک بورس دولت فرانسه برای هفت سال برایت بگیرم.» تابستان آن سال گذشت و درست برای شهریور ۱۳۳۷ تمام کارها انجام شده بود، پدر و مادرم به من اجازه دادند و من به فرانسه آمدم تا پزشک شوم. فکر نمی کردم همه عمر را در این کشور بگذرانم اما سرنوشت کاری کرد که در فرانسه ماندگار شوم.

بنابراین شما در ایران کنکور ندادید؟

من در کنکور ایران شرکت کردم و پزشکی قبول شدم اما وارد دانشکده نشدم. به فرانسه آمدم و حالا ۵۸ سال از آن روزها می گذرد.

از آن زمان تا کنون به ایران سر زده اید؟

بله. در این سال ها همواره به ایران آمده و مدتی آنجا مانده ام. بعضی اوقات هم خانواده به فرانسه آمده اند اما در این چند سال اخیر که مادرم دیگر توانایی ندارد تا به دیدن من بیاید من به تهران می آیم تا ایشان را ببینم.

از زمانی بگویید که به ایران می آید. شهر در نظر شما چگونه است؟

وقتی به ایران می آیم دیگر آن فرد پرمشغله فرانسه نیستم. من در اینجا تنها یک هدف دارم و آن دیدن مادرم است. وقتی پیش او هستم، دستش را می گیرم، ساعت ها کنارش می شینم و به حرف هایش گوش می کنم.

و به جز دیدن مادر؟

پس از آن هم سعی می کنم شهر و بیمارستان های ایران را ببینم و با همکاران ایرانی تماس بگیرم. با همین کارها متوجه شدم وضع پزشکی در ایران بسیار خوب است و پزشکان ماهر و بیمارستان های مجهزی در ایران وجود دارد.

یکی از نکات جالب درباره زندگی امروز شما، اتاق کارتان در بیمارستان خودتان است که اغلب افراد از دیدن آن تعجب می کنند.

بله همه فکر می کنند اتاق کارمن باید بزرگ باشد (می خندد)؛ اما آیا باید اتاق بزرگ باشد تا آدم کار بزرگ انجام دهد؟

در بخشی از اتاق شما، کاغذها و پرونده هایی دیده می شود. آن ها پرونده بیمارانتان است؟

خیر. همه آن ها خاطره ای از بیماران است. بیمارهایی که از من راضی بوده اند، این ها را به من دادند و من نیز همه را اینجا نگه می دارم. هرکدام را که ببینم می توانم مشکل بیمار، زمان مراجعه و اتفاقاتی را که در طول درمان برای او افتاده است، به یاد بیاورم.

پیش تر گفتید می خواستید به ایران برگردید اما سرنوشت و رخ دادن وقایعی شما را در فرانسه ماندگار کرد. یکی از مهم ترین حادثه ها چه بود؟

من در ۱۹۶۰ سال اول پزشکی را شروع کردم و با استادانم آشنا شدم. یکی از آن ها خیلی در زندگی من اثر گذاشت و باعث شد من در فرانسه بمانم. من در این کشور هیچ کس را نمی شناختم و وقتی مشکلی برایم پیش می آمد به دیدن او می رفتم. آن استاد، مثل پدر من راهنمایی می کرد و ارتباط ما به همین ترتیب ادامه داشت. وقتی جراح قلب شدم یک بخش از بیمارستان را به من داد و از من خواست با او کار کنم. سه سال بعدش من استاد دانشکده شدم.

وقتی به فرانسه رسیدم ۱۷ ساله بودم و ۱۷ سال بعد هم استاد دانشکده شدم که فرصتی استثنایی و خوب بود. خوب به یاد دارم وقتی تلفن کردم تا به پدرم بگویم «این فرصت به وجود آمده و فعلاً به ایران نمی آیم»، ابتدا سکوت کرد و بعد گفت: «بین استاد بودن در تهران و پاریس، دومی را انتخاب کردی؛ بنابراین من نمی توانم چیزی بگویم.» خوب می دانستم که او دوست دارد با هم در شورای پزشکی در دانشکده تهران باشیم؛ آرزویی که هیچوقت محقق نشد.

اما این آرزو درباره شما محقق شده. شما با دخترتان در یک بیمارستان هستید؟

بله. دخترم پزشک قلب است و فکر می کنم تا دو سال آینده، استاد قلب در این جا خواهد شد.

پس از آنکه استاد دانشگاه شدید و تدریس را شروع کردید، روزگار چگونه پیش رفت؟

باید اعتراف کنم من خیلی خوش شانس بودم چون دقیقاً در همان زمان، جراحی قلب بسیار عوض شد و در بسیاری از موارد پیشرفت کرد. زمانی جراحی قلب مثل یک موشک زدن روی ماه بود؛ یعنی هر دفعه اینقدر کار سخت بود. زمانی که من وارد این محیط شدم امکانی وجود داشت که به من اجازه داد تا بتوانم جراحی های مختلفی مثل پیوند قلب، جراحی آئورت و شریان ها را برای نخستین بار انجام دهم.

من این جراحی ها را سال ۱۹۸۲ در اروپا انجام دادم. پس از آن تقریباً سه سال بعد در این بخش برای اولین بار در اروپا قلب مصنوعی گذاشتیم؛ یعنی قلب برداشته شد و یک فلز کائوچویی به جای آن قرار دادیم. اکنون بخش قلب ما بالاترین آمار پیوند قلب و قلب مصنوعی در دنیا را دارد.

اولین پیوند قلب ۵۰ سال پیش انجام شد. زمانی گفته می شد پیوند قلب جواب نمی دهد زیرا قلب یک عضله است و با کلیه که پیوند آن انجام می شد بسیار فرق دارد. آن زمان من رفتم و روی حیوانات آزمایش هایی انجام دادم و تجربیاتی به دست آوردم، بالاخره توانستم نشان دهم که قلب و کلیه از نظر ایمنولوژی مشابه هم هستند؛ به همین ترتیب بود که در سال ۱۹۷۳ عمل پیوند را شروع کردیم. یک برنامه پیوند داشتیم که بیست تا چهل عمل را در سال انجام می دادیم. از آن زمان تا کنون اینجا اولین مرکز پیوند قلب در فرانسه است.

پس از مدتی شما به ریاست این بیمارستان منصوب شدید؟

من ۱۸ سال ریاست بخش قلب را برعهده داشتم و پس از آن مدیر بیمارستان شدم. همانطور که گفتم بخش قلب این بیمارستان یکی از بزرگترین بخش های جراحی قلب در اروپاست و خوشبختانه کسانی که پس از من به آن بخش آمدند، کار را به همان ترتیب ادامه دادند.

دورانی که شما رئیس این بخش بودید چه چیز تازه ای به اینجا اضافه کردید؟ چه نگاه تازه ای؟ چه راه تازه ای برای برخورد و معالجه بیماری های قلبی؟

هدف بخش این بود که زمان حضور بیمار در بیمارستان برای او به راحت ترین اوقات تبدیل شود و همه افرادی که نیاز است، همواره اطراف بیمار باشند تا بیمار تکان نخورد و خودش کاری را انجام ندهد. شما می توانید حدس بزنید که چقدر برای بیمار راحت تر است که در یکجا همه چیز در اختیارش باشد.

شما یک مدال هم گرفته اید. می دانیم درباره خودتان خیلی صحبت نمی کنید اما برای ما توضیح دهید این چه مدالی است و به چه کسانی اهدا می شود؟

در فرانسه چند نوع مدال وجود دارد مثل «لژیون دونور» و «لرد مریت». از دیدگاه تاریخی، لژیون دونور بیشتر برای نظامی هاست و مدال لرد مریت برای افرادی که برای کشور کارهای مفیدی انجام داده اند و من این مدال را کسب کرده ام.

تاکنون به این موضوع فکر کرده اید که دانش و تجربه همه سال هایی را که کار کرده اید، به ایران منتقل کنید؟

یکی از کارهایی که می توانستیم انجام دهیم فراهم کردن فرصتی برای حضور ایرانی ها و تجربه کردن در این فضا بود. تقریباً می توان گفت همه آن هایی که این علاقه را نشان دادند توانستند به اینجا بیایند و چند هفته، چند ماه و حتی چند سال در کنار ما حضور داشتند. بسیاری از آن ها اکنون در بیمارستان های مطرح ایران کار می کنند.

خیلی ها از من می پرسند شما که ۱۷ سال در ایران بودی و ایران ۱۷ سال شما را بزرگ کرد، پس چه به ایران داده ای؟ آن ها مختارند هر قضاوتی بکنند و حتی بگویند من هیچ فایده ای برای ایران نداشته ام. می توانند بگویند من از ایران استفاده کردم اما در مقابل چیزی به ایران ندادم. من در این گونه مواقع می گویم تنها چیزی که توانستم به ایرانی ها بدهم این است که یک ایرانی می تواند به هر جای دنیا برود و موفق شود و من توانستم این را به آنها نشان دهم.

فکر می کنم این نکته از دیدگاه روحی برای همه ایرانی ها مهم است؛ اینکه آنها هر جای دنیا هم متولد شوند می توانند به موفقیت برسند.

اما افراد در چه شرایطی می توانند موفق شوند؟

خیلی ساده است؛ با کار، کار و کار. برای رسیدن به موفقیت باید خیلی کار کرد.

شما چقدر کار کردید که به این جایگاه برسید؟

تقریباً همه اوقات روز، از صبح تا شب.

زمانی که از ایران خارج شدید، هزینه زندگی روزمره تان را خودتان در می آوردید یا بورسی که شامل حال شما شده بود، از این لحاظ به شما کمک می کرد؟

یک مقدار بورس داشتم و بعد اینجا کار کردم. من در دیدگاه کارم، کارمند دولتم.

اگر امروز از شما بخواهند به ایران بیايید و تجربه هایی که اینجا داشتید و تحقیقاتی که کردید، در ایران انجام دهید، این امکان را دارید یا اصلاً ممکن است این کار را انجام دهید؟

تعجب خواهید کرد که اگر بگویم تقریباً همه این کارها در ایران هم انجام شده است. من همواره با دوستانم در ایران ارتباط داشته ام و وقتی که کاری در اینجا انجام می شد با آن ها مطرح می کردم؛ آن ها هم استقبال می کردند و با کمک یکدیگر، همان کارها را در ایران انجام می دادیم.

پس شما برای ایران کارهای بسیاری کرده اید.

نمی دانم. امیدوارم چنین باشد.

بهتر است گفت و گو را چگونه تمام کنیم؟

هرکس در هر کشوری که زندگی می کند اگر هدفش را بشناسد راه رسیدن به آن را هم پیدا خواهد کرد. وقتی یک جوان پیش من می آید، از او می پرسم: «هدف در زندگی چیست و دوست داری در سی یا پنجاه سالگی خودت را چگونه ببینی؟» اگر بدانی به راستی چه می خواهی، به آن خواهی رسید.

شما در ۱۷ سالگی این ها را می دانستید؟

بله. من روزی روی یک کاغذ نوشتم «من پروفیسور ایرج گنج بخش» هستم. می دانستم می خواهم چه کار کنم و به کجا برسم.

